

آنتون پانه کوک

شوراهای کارگری
۱۹۴۱-۴۲ (۱۹۴۴-۴۷)

ترجمه‌ی کاوه دادگری

https:
[//www.marxists.org/archive/pannekoe/۱۹۴۷/workers-councils.htm](https://www.marxists.org/archive/pannekoe/۱۹۴۷/workers-councils.htm)

انتشار: نسخه هلندی با نام مستعار P. Aartsz توسط
De "Communistenbond Spartacus" منتشر شد. اولین نسخه انگلیسی توسط J. A. Dawson
در سال ۱۹۵۰ منتشر شد. رونویس: جان گری HTML: Jonas Holmgren،
تایید و اصلاح شده توسط Paul Germanotta برای MIA، آوریل ۲۰۱۱

پیشگفتار نسخه ۱۹۵۰

بخش اصلی این کتاب در زمان جنگ در هلند تحت اشغال آلمان‌ها، نوشته شده است، سه قسمت اول ۱۹۴۲؛ چهارم ۱۹۴۴؛ بخش پنجم پس از جنگ، ۱۹۴۷ اضافه شد. نویسنده که در طول سالیان متمادی جنبش کارگری را با دقت مشاهده کرده و گاه به طور فعال در آن شرکت کرده است، در اینجا خلاصه‌ای از آنچه از این تجربیات و مطالعات و روش‌ها به دست آمده، و اهداف مبارزه کارگران برای آزادی را ارائه می‌دهد. نسخه هلندی که تا حدودی متفاوت از سه بخش پیشین است در سال ۱۹۴۶ در هلند منتشر شد. نسخه انگلیسی آن به صورت دنباله دار در ملبورن به عنوان ضمیمه ماهنامه "وکالت جنوبی برای شوراهای کارگری" در طی سالهای ۱۹۴۷-۱۹۴۹ چاپ شد. به دلیل مشکلات فراوان، انتشار کتاب تا سال ۱۹۵۰ به تعویق افتاد.

جی.ای. داوسون

پیشگفتار

(مطابق نسخه اصلی هلندی)

این کتاب در سال‌های جنگ ۱۹۴۱-۱۹۴۲ در هلند تحت اشغال آلمانی‌ها نوشته شده است. نویسنده که در طول سالیان متمادی جنبش کارگری را با دقت مشاهده کرده و گاه به طور فعال در آن شرکت کرده است، در اینجا خلاصه‌ای از آنچه از این تجربیات و مطالعات ممکن است در مورد روش‌ها و اهداف مبارزه کارگران برای آزادی به دست آید، ارائه می‌دهد. آنچه که یک قرن مبارزات کارگری به ما ارائه می‌دهد، نه مجموعه‌ای از تلاش‌های شکست خورده برای لیبرالیسم است، و نه یک راه‌پیمایی رویه جلوی ثابت کارگران به دنبال یک برنامه ثابت از تاکتیک‌های قدیمی که به خوبی آزمایش شده است. با توسعه جامعه شاهد ظهور اشکال جدیدی از مبارزه هستیم و این توسعه تحمیل شده توسط رشد سرمایه داری و رشد طبقه کارگر باید با نمایش قوی تر ادامه یابد.

بخش اول کتاب وظیفه‌ای که کارگران بر عهده دارند و مبارزه‌ای که باید انجام دهند را نشان می‌دهد. بخش‌های پس از آن به گرایش‌های اجتماعی و معنوی برخاسته از بورژوازی می‌پردازد که شرایطی را که کارگران در آن قرار دارند و باید در آن مبارزه کنند را تعیین می‌کنند. همه گفتمان‌ها مبتنی بر ارتباط عمیق بین نظام تولیدی و مبارزه طبقاتی است که در نظریه مارکسی روشن شده است.

-- ویراستار.

ا وظیفه

۱. نیروی کار

در زمان حال و آینده‌ی پیش رو، اکنون که اروپا ویران شده و بشریت در اثر جنگ جهانی فقیر شده است، بر کارگران جهان است که صنعت را سازماندهی کنند تا خود را از فقر و استثمار رهایی بخشند. این وظیفه آنها خواهد بود که مدیریت تولید کالا را در دست بگیرند. برای انجام این کار بزرگ و دشوار، شناخت کامل خصوصیت کنونی کار ضروری خواهد بود. کارگران هرچه شناخت بهتری از جامعه و جایگاه کار در آن داشته باشند، در این تلاش با مشکلات، ناامیدی‌ها و ناکامی‌های کمتری مواجه خواهند شد.

اساس جامعه تولید همه کالاهای ضروری زندگی است. این تولید، در مهمترین بخش، با استفاده از تکنیک‌های بسیار پیشرفته در کارخانه‌ها و صنایع بزرگ توسط ماشین آلات پیچیده صورت می‌گیرد. این پیشرفت تکنیک، از ابزارهای کوچکی که می‌توانست توسط یک نفر کار کند، تا ماشین‌های بزرگی که توسط گروه‌های بزرگ کارگران از انواع مختلف کار می‌کردند، در قرن‌های گذشته رخ داد. اگرچه ابزارهای کوچک هنوز به عنوان لوازم جانبی استفاده می‌شوند و کارگاه‌های کوچک هنوز هم زیاد هستند، اما آنها به سختی نقشی در بخش عمده تولید دارند.

هر کارخانه سازمانی است که به دقت با اهداف خود سازگار شده است. سازمانی متشکل از نیروهای مرده و زنده، ابزار و کارگران. شکل و خصوصیت این سازمان با اهدافی که باید در خدمت آن باشد تعیین می‌شود. این هدف‌ها چیست؟

در زمان حاضر، تولید تحت سلطه سرمایه است. سرمایه دار، صاحب پول، کارخانه را تأسیس کرده، ماشین آلات و مواد خام را خریده، کارگران را استخدام کرده و آنها را وادار به تولید کالاهای قابل

فروش می‌کند. یعنی نیروی کار کارگران را می‌خرد تا در کار روزانه‌شان صرف شود، و ارزش آن را به آنها می‌پردازد، دستمزدی که با آن می‌توانند آنچه را که برای زندگی نیاز دارند تهیه کرده و دانماً نیروی کار خود را احیا کنند. ارزشی که کارگر در کار روزانه خود در افزودن آن به ارزش مواد اولیه ایجاد می‌کند، بیشتر از آن چیزی است که برای زندگی خود نیاز دارد و برای نیروی کارش دریافت می‌کند. تفاوتی که سرمایه دار هنگام فروختن محصول به دست می‌آورد، یعنی ارزش اضافی، سود او را تشکیل می‌دهد و تا جایی که مصرف نمی‌شود، به صورت سرمایه جدید انباشته می‌شود. بنابراین، نیروی کار طبقه کارگر را می‌توان با یک معدن سنگ مقایسه کرد، که در روند استثمار محصولی بیش از هزینه‌ای که برای آن صرف می‌گردد، تولید می‌کند. از این رو اصطلاح استثمار نیروی کار توسط سرمایه به وجود آمده است. سرمایه خود محصول کار است. بخش عمده آن ارزش اضافی انباشته است.

سرمایه فرمانده تولید است. کارخانه، ماشین آلات و کالاهای تولید شده را دارد. کارگران به فرمان او کار می‌کنند. هدف‌های او بر کار مسلط است و موضوع سازمان را تعیین می‌کند. هدف سرمایه کسب سود است. سرمایه دار با انگیزه‌ی تأمین نیازهای زندگی هم نوعان خود عمل نمی‌کند. او توسط ضرورت پول درآوردن به حرکت در می‌آید. اگر او یک کارخانه‌ی تولید کفش داشته باشد، از دلسوزی برای پاهای دردناک دیگران تلاش نمی‌کند. او با آگاهی از این که شرکتش باید سود داشته باشد و اگر سودش ناکافی باشد، ورشکست می‌شود، جان می‌گیرد. البته راه عادی برای کسب سود، تولید کالاهایی است که بتوان آنها را با قیمت مناسب به فروش رساند و به طور معمول فقط زمانی که کالا، مصرفی ضروری و کاربردی برای خریداران داشته باشد، قابل فروش است. بنابراین، کفش‌ساز برای اینکه سودی برای خود به ارمغان بیاورد، باید کفش‌های مناسب، کفش‌های بهتر یا ارزان‌تر از تولید دیگران تولید کند. بنابراین، به طور معمول، تولید سرمایه داری

در آنچه باید هدف تولید باشد، یعنی تأمین نیازهای زندگی بشر، موفق می‌شود. اما در بسیاری از موارد، که در آن تولید کالاهای تجملاتی اضافی برای ثروتمندان یا سطل زباله برای فقرا سودآورتر است، یا فروش کل کارخانه به رقیبی که ممکن است آن را ببندد، نشان می‌دهد که هدف اولیه تولید جاری کسب سود برای سرمایه است.

این هدف موضوع سازماندهی کار در کارگاه را تعیین می‌کند. ابتدا فرمان توسط صاحب کار دارای اختیار مطلق صادر می‌شود. اگر خودش مالک است باید مواظب باشد که سرمایه خود را از دست ندهد. برعکس باید آن را افزایش دهد. منافع او بر کار غالب است. کارگران «دست» او هستند و باید اطاعت کنند. نقش و کارکرد آن را او در کار مشخص می‌کند. اگر کارگران از ساعات‌های طولانی و کار خسته‌کننده‌شان شکایت می‌کنند، سرمایه دار در مقابل به وظایف و نگرانی‌هایش اشاره می‌کند که او را تا پاسی از شب، پس از آن‌که کارگران بدون دغدغه به خانه می‌روند، مشغول نگه می‌دارد. او فراموش می‌کند چیزی را که به سختی خودش می‌فهمد، بتواند بیان کند که تمام کارهای غالباً سختش، همه نگرانی‌هایش که او را شب‌ها بیدار نگه می‌دارد، فقط برای کسب سود هستند، نه خود تولید. او به چگونگی فروش محصولاتش، سبقت گرفتن از رقبای خود، چگونگی وارد کردن بیشترین بخش ممکن از کل ارزش اضافی به خزانه خود می‌پردازد. کار او یک کار مولد نیست. تلاش او در مبارزه با رقبا برای جامعه بی‌فایده است. اما او سرور است و اهدافش کارگاه را مشخص می‌کند.

اگر او یک مدیر منصوب شده برای حل این مسائل باشد می‌داند که برای تولید سود برای سهامداران منصوب شده است. اگر نتواند این کار را انجام دهد، برکنار می‌شود و آدم دیگری جایگزین او می‌شود. البته او باید متخصص خوبی باشد، باید فوت و فن رشته‌ی خود را بداند، تا بتواند کار تولید را هدایت کند. اما باز هم بیشتر باید در کسب سود خیره باشد. در وهله اول، او باید فوت و فن افزایش سود خالص

را با یافتن چگونگی تولید با حداقل هزینه، نحوه فروش با بیشترین موفقیت و نحوه شکست دادن رقبای شرکت را بداند. این را هر مدیری می‌فهمد. وی مدیریت کسب و کار را تعیین می‌کند. او همچنین سازماندهی داخل کارگاه را معین می‌سازد.

ساماندهی تولید درون کارگاه در دو مسیر فنی و سازمان بازرگانی انجام می‌شود. توسعه سریع تکنیک در قرن گذشته، بر اساس رشد شگفت‌انگیز علم، روش‌های کار را در هر شاخه‌ای بهبود بخشیده است. تکنیک‌های بهتر، بهترین سلاح در رقابت است، زیرا سود اضافی را نسبت به قیمت رقیبان در بازار تضمین می‌کند. توسعه فنی، بهره‌وری نیروی کار را افزایش داده و کالاهای مورد استفاده و مصرف را ارزان‌تر، فراوان‌تر و متنوع‌تر کرده، وسایل آسایش را افزایش داده و با کاهش هزینه‌های زندگی، یعنی ارزش نیروی کار، به شدت نرخ سود را بالا برده است. افزایش سود سرمایه در این مرحله از اعتلای پیشرفت فنی، تعداد زیادی از متخصصان، مهندسان، شیمی‌دانان، فیزیکدانان را به سرعت فزاینده جذب صنعت کرده است؛ به طوری که آنان به خوبی با آموزش در دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌های علوم با مهارت‌های لازم آشنا شده‌اند. آنها برای هدایت فرآیندهای فنی پیچیده و بهبود آنها با استفاده منظم از اکتشافات علمی جدید ضروری هستند. تکنسین‌ها و کارگران ماهر تحت نظارت آنها عمل می‌کنند. بنابراین سازمان فنی، همکاری دقیقی از انواع مختلف کارگران، تعداد کمی از متخصصان آموزش دیده در دانشگاه، تعداد بیشتری از متخصصان واجد شرایط و کارگران ماهر، علاوه بر توده زیادی از کارگران غیر ماهر را برای انجام کارهای دستی نشان می‌دهد. تلاش مشترک آنها برای راه اندازی ماشین آلات و تولید کالا مورد نیاز است. سازمان بازرگانی باید فروش محصول را هدایت کند. بازارها و قیمت‌ها را مطالعه می‌کند، تبلیغ می‌کند، نمایندگانی را برای بازاریابی و تشویق و ترغیب خرید آموزش می‌دهد. این شامل به اصطلاح مدیریت علمی، کاهش هزینه‌ها با توزیع بهینه‌ی افراد و وسایل است.

انگیزه‌هایی برای تشویق کارگران به تلاش‌های شدیدتر ایجاد می‌کند. تبلیغات را به نوعی علمی تبدیل می‌کند که حتی این فن در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. این امور برای اربابان سرمایه داری کمتر از بخش فنی نیست، حتی از آن نیز مهمتر است. این امور سلاح اصلی در مبارزه و رقابت متقابل آنهاست. با این حال از منظر تأمین مایحتاج زندگی جامعه این یک اتلاف کاملاً بیهوده‌ی ظرفیت‌های تولید جامعه می‌باشد.

اما شکل‌های سازمان فنی نیز با همین انگیزه سود تعیین می‌شود. از این رو محدودیت شدید کارشناسان علمی توسط دستمزد بالاتر به آن‌ها به تعداد کم همراه با انبوهی از نیروی کار غیر ماهر ترکیب می‌کنند. به این ترتیب ساختار جامعه به طور کلی، با پرداخت دستمزد کم و تحصیلات ابتدایی برای توده‌ها، توأم با دستمزد بالاتر - به همان اندازه که آموزش عالی برای پر کردن دائمی درجات مورد نیاز است - برای یک اقلیت آموزش‌دیده علمی تنظیم می‌گردد.

این مقامات فنی تنها مسنول مراقبت از فرآیندهای فنی تولید نیستند. تحت نظام سرمایه داری آنها باید به عنوان سرپرست کارگران نیز عمل کنند. از آنجایی که در سرمایه داری تولید کالا به طور جدایی ناپذیری با تولید سود مرتبط است، که هر دو یک عمل واحد هستند؛ مسنولان فنی کارگاه و سرپرستان فنی تولید با هم همکاری می‌کنند که کارگران را استثمار کنند. بنابراین موقعیت آنها دوپهلوی است. از یک سو، آنها با دانش علمی خود که فرآیند تبدیل مواد را هدایت می‌کنند و با مهارت خود سود را افزایش می‌دهند، همکاران کارگران یدی هستند و مانند آن‌ها توسط سرمایه استثمار می‌شوند. از سوی دیگر، آنها زیردستان سرمایه هستند که برای سرکوب کارگران و کمک به سرمایه دار در استثمار آنها گماشته شده‌اند.

ممکن است به نظر برسد که کارگران در همه جا توسط سرمایه استثمار نمی‌شوند. به عنوان مثال، در شرکت‌های خدمات عمومی، یا در کارخانه‌های تعاونی. حتی اگر این واقعیت را کنار بگذاریم که اولی‌ها

با سود خود، اغلب باید در تامین هزینه‌های خدمات عمومی مشارکت کنند، بنابراین مالیات طبقه دارا را کاهش می‌دهند، تفاوتی اساسی با سایر مشاغل ندارند. به عنوان یک قاعده تعاونی‌ها باید با شرکت‌های خصوصی رقابت کنند و هزینه‌های خدمات عمومی توسط سرمایه داران با نگاه انتقادی دقیق کنترل می‌شود. معمولاً سرمایه قرض گرفته شده مورد نیاز در کسب و کار توسط سرمایه دار سود خود را می‌طلبند، و کاری به فایده‌مندی آن ندارد. همانند سایر شرکت‌های اقتصادی دیگر، فرمان اختصاصی و فرماندهی تولید و اجباری کردن سرعت کار وجود دارد. همان استثمرت در هر بنگاه سرمایه داری جاری است. ممکن است در شدت استثمرت تفاوت وجود داشته باشد. بخشی از آنچه در غیر این صورت سود است ممکن است برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار استفاده شود. اما این تفاوت به زودی به یک محدودیتی برخورد می‌کند. از این نظر، آنها را می‌توان با شرکت‌های نوع خصوصی مقایسه کرد که در آن مدیران عاقل سعی می‌کنند با رفتار بهتر، با ایجاد تصور موقعیت ممتاز در کارکنان خود، به کارگران نزدیک شوند که با این شیوه بنابراین با تولید بیشتر و افزایش سود، آنان پاداش دریافت می‌کنند. اما این که کارگران اینجا، یا در شرکت‌های عام المنفعه یا تعاونی‌ها باید خود را خدمتگزار جامعه‌ای بدانند که تمام انرژی خود را صرف آن کنند، دور از ذهن است. مدیران و کارگران در محیط اجتماعی با احساسات طبقات مربوطه خود زندگی می‌کنند. کارگر در اینجا همان خصلت سرمایه داری را دارد که جاهای دیگر. این خصلت اساسی عمیق تر، خود را تحت تفاوت‌های سطحی شرایط تا حدودی بهتر یا بدتر، عیان می‌سازد.

کار تحت نظام سرمایه داری در ماهیت اساسی خود یک سیستم فشرده سازی است. کارگران باید با کنترل‌های سخت و یا با روش ملایم تر متقاعدسازی با حداکثر توانایی نیروی خود به کار گرفته شوند. سرمایه خود در محدودیت است. اگر نتواند رقابت کند، اگر سود ناکافی باشد، کسب و کار از بین خواهد رفت. در برابر این فشار،

کارگران با یک مقاومت غریزی مستمر از خود دفاع می‌کنند. در غیر این صورت، اگر آنها با میل خود تسلیم شوند، بیش از نیروی کار روزانه عادی از آنها گرفته می‌شود. این تجاوز به ظرفیت قدرت بدنی آنها خواهد بود، قدرت حیاتی آنها قبل از موعد خود تمام می‌شود، همانطور که اکنون تا حدی چنین است. انحطاط، و ناپودی سلامتی و توانایی ادامه کار برای خود و فرزندانشان، حاصل آن خواهد بود. پس آنها باید مقاومت کنند. بنابراین، هر کارگاه، هر شرکت، حتی خارج از زمان درگیری‌های شدید، اعتصابات یا کاهش دستمزدها، صحنه یک جنگ خاموش مداوم، یک مبارزه دائمی، فشار از سوی کارفرما و ضد فشار از سوی کارگران است. سطح معینی از دستمزدها، طول مدت و سرعت کار، با بالا رفتن و کاهش آنها و تحت تاثیر این موارد، خود را تثبیت می‌کند؛ و آنها را فقط در حد قابل تحمل و غیرقابل تحمل نگه می‌دارد (اگر غیر قابل تحمل باشد، کل تولید را تحت تاثیر قرار می‌دهد). از این رو، دو طبقه مورد وصف، کارگران و سرمایه داران، در عین حال که مجبورند در جریان کار روزانه، در عمیق ترین رابطه ذاتی، بر اساس منافع متضاد خود، یکدیگر را تحمل کنند، اما دشمنان سرسختی هستند و در صورت عدم مبارزه، در نوعی صلح مسلحانه زندگی می‌کنند.

کار به خودی خود زجرآور نیست. کار برای تأمین نیازهای انسان، ضرورتی است که طبیعت وی اقتضا می‌کند. مانند همه موجودات زنده، انسان باید برای تأمین خوراک خود از نیروهایش استفاده کند. طبیعت اندام‌های بدن و قوای ذهنی، ماهیچه‌ها، اعصاب و مغز را به وی داده است تا با این ضرورت مطابقت داشته باشند. خواسته‌ها و وسایل رفع آنها برای گذران زندگی شان به طور هماهنگ با یکدیگر سازگار است. بنابراین، کار، به عنوان استفاده عادی از اندام‌ها و ظرفیت‌های آنها، برای انسان و حیوان یک انگیزه طبیعی است. در ضرورت تأمین غذا و سرپناه، مسلماً یک عنصر محدودیت وجود دارد. خودانگیخته گی آزادانه در استفاده از ماهیچه‌ها و اعصاب، همه به نوبه خود، در

پیروی از هر هوا و هوس، در کار یا بازی، در عمق ذات انسان نهفته است. قید و بندهای ناشی از نیازها انسان را به کار منظم، سرکوب انگیزه‌های لحظه‌ای، صرف قوای خود، به استقامت و خویشستن داری وادار می‌کند. اما این خویشستن داری، همان گونه که برای حفظ خود، خانواده و اجتماع لازم است، موجب خشنودی ناشی از غلبه بر موانع موجود در خود یا دنیای پیرامون می‌شود و احساس غرور آفرین رسیدن به اهداف خودخواسته را القا می‌کند. عادت به کار منظم که بواسطه خصلت اجتماعی آن، با تمرین و سنت در خانواده، قبیله یا روستا ثابت شده است، به طبیعت جدیدی تبدیل می‌شود، به یک شیوه طبیعی زندگی، شامل وحدت هماهنگ نیازها و قدرتها و انجام وظایف و خواست‌ها. بنابراین در کشت و کار در طبیعت اطراف با کار پرزحمت و سنگین یا کار آرام و کم رنج سکونت گاه به طور مادام العمر به خانه‌ای امن تبدیل می‌شود. بنابراین در هر قوم، هر کدام به شیوه‌ای خاص، صنایع دستی قدیمی لذت به کارگیری مهارت و خیال خود را در ساختن چیزهای خوب و زیبا برای استفاده به صنعت‌گران می‌داد.

همه اینها از زمانی که سرمایه بر کار مسلط شد از بین رفت. در تولید برای بازار، برای فروش، این محصولات تولیدی کالاهایی هستند که علاوه بر فایده آنها برای خریدار، دارای ارزش مبادله‌ای هستند و کار انجام شده را مجسم می‌کنند. این ارزش مبادله‌ای تعیین کننده پولی است که عاید فروشنده می‌گردد. سابقاً یک کارگر در مدت کاری متوسط - در خانه خود به صورت تصادفی و داشتن اوقات فراغت اضافی - می‌توانست به اندازه کافی برای زندگی خود تولید کند. اما سود سرمایه شامل آن چیزی است که کارگر می‌تواند مازاد بر زندگی خود تولید کند. هرچه ارزش بیشتری تولید کند و ارزش چیزی که مصرف می‌کند کمتر باشد، ارزش اضافی ای که توسط سرمایه تصرف می‌شود بیشتر می‌گردد. از این رو نیازهای زندگی او کاهش می‌یابد؛ استاندارد زندگی او تا حد امکان پایین می‌آید؛ ساعات کاری او افزایش می‌یابد و سرعت کارش افزوده می‌شود. اکنون کار به طور کامل ویژگی

قدیمی-کاری توام با استفاده دلخواه از بدن و اندام خود-را از دست داده است. اکنون کار به یک نفرین و امر فاقد حرمت تبدیل می‌شود. و این خصالت واقعی آن باقی می‌ماند، هر چند با قوانین اجتماعی و اقدامات اتحادیه‌های کارگری این رنج کاهش می‌یابد، که این هر دو نتیجه مقاومت ناامیدانه کارگران در برابر فرسایش غیرقابل تحمل آنهاست. آنچه ممکن است کارگران به آن برسند تبدیل سرمایه داری از یک سوء استفاده تجاوزگرانه به یک استثمار عادی است. با این حال، کار، به عنوان نیروی کار تحت سلطه‌ی سرمایه داری، اصلی‌ترین ویژگی کار غیرانسانی خود را حفظ می‌کند: کارگران، به دلیل تهدید گرسنگی مجبور به فشار آوردن سخت و رنج آور بر نیروهای خود به فرمان خارجی، برای سود خارجی، بدون منفعت واقعی، در ساختن یکنواخت چیزهای غیر جالب یا بد هستند. شرایطی که تا حد اکثر میزان قابل تحمل برای انسان متصور است از همان سنین پایین آغاز و مصرف می‌گردد. اقتصاددانان ناآگاه که با ماهیت سرمایه داری آشنایی ندارند، با مشاهده انزجار شدید کارگران از کارشان، به این نتیجه می‌رسند که کار مولد، بنا به ماهیت خود، برای انسان نفرت‌انگیز است، و باید با ابزارهای محدود کننده قوی بر نوع بشر به طورس ناخواسته تحمیل شود.

البته این خصالت کار همیشه آگاهانه توسط کارگران احساس نمی‌شود. گاهی ماهیت اصیل کار، به عنوان یک اشتیاق تکانشی و رضایت بخش، خود را نشان می‌دهد. به ویژه در جوانانی که از سرمایه داری ناآگاه نگه داشته می‌شوند و پر از جاه طلبی برای نشان دادن ظرفیت‌های خود به عنوان کارگران کاملاً واجد شرایط هستند و خود را صاحب نیروی کار پایان ناپذیر می‌دانند. سرمایه داری راه‌های مصلحت آمیز خود را برای بهره برداری از این گرایش دارد. پس از آن، با افزایش خواسته‌ها و وظایف برای خانواده، کارگر احساس می‌کند که بین فشار شرایط کار و محدودیت قدرت خود گرفتار شده است، زیرا از بندی که گرفتار شده نمیتواند رها شود. و سرانجام، با احساس تباهی

نیروهایش در سنی که برای انسان طبقه متوسط زمان قدرت کامل و بلوغ است، او مجبور است در ضمن رنج استثمار با کناره گیری تدریجی و در ترس مداوم از دور انداختن به عنوان ابزاری فرسوده، به سر برد.

کار در سرمایه داری ناخوشایند و مذموم است، اما بدتر از آن فقدان کار می باشد. مانند هر کالایی، نیروی کار، گاهی خریدار پیدا نمی کند. آزادی مشکل ساز کارگر برای انتخاب ارباب خود با آزادی سرمایه دار در به کار گماشتن یا اخراج کارگزارش همراه است. در توسعه مستمر سرمایه داری، در تأسیس بنگاه های جدید و افول یا فروپاشی بنگاه های قدیمی، کارگران به این طرف و آن طرف رانده می شوند، اینجا انباشته می شوند، آنجا اخراج می گردند. بنابراین آنها باید آن را خوش شانسی بدانند حتی زمانی که به آنها اجازه داده شود که مورد استثمار قرار گیرند. آنگاه در می یابند که در چنگال رحمت سرمایه هستند. که فقط با رضایت اربابان سرمایه به ماشین هایی که منتظر دست های آنان هستند دسترسی پیدا می کنند.

بیکاری بدترین بلای طبقه کارگر در نظام سرمایه داری است. بیکاری ذاتی سرمایه داری است. به عنوان یک ویژگی دایمی و مورد انتظار، همراه با بحران ها و رکودهای دوره ای که در تمام دوران حاکمیت سرمایه داری در فواصل زمانی منظم جامعه را به ویرانی می کشاند، در انتظار کارگران است. رکود و بحران اقتصادی پیامد هرج و مرج تولید سرمایه داری هستند. هر سرمایه داری به عنوان ارباب صاحب اختیار بنگاه خود آزاد است که آن وضعیت را به میل خود مدیریت کند، و آن چه را که سودآور می داند تولید کند یا زمانی که سود در حال توقف است، بنگاه را ببندد. برخلاف سازماندهی دقیق در داخل کارخانه، فقدان کامل سازماندهی در کل تولید اجتماعی وجود دارد. افزایش حجم پرشتاب سرمایه از طریق سودهای انباشته، ضرورت یافتن سود نیز برای سرمایه جدید، افزایش سریع تولید را ضروری می سازد تا که بازار را با کالاهای غیرقابل فروش پر کند. سپس سقوط

فرا می‌رسد، نه تنها سود را کاهش می‌دهد و سرمایه اضافی را از بین می‌برد، بلکه حضور انباشته کارگران را از کارخانه‌ها پایان داده و آنها را از عایدی خود محروم و یا با اندک مبلغی از کارخانه بیرون می‌اندازد. سپس دستمزدها کاهش می‌یابد، اعتصاب‌ها بی‌اثر می‌شوند، توده‌های بیکار به عنوان وزنه‌ای سنگین بر شرایط کار باقی کارگران که هنوز بر سر کار هستند فشار می‌آورند. آنچه با مبارزه سخت در زمان رفاه به دست آمده است، اغلب در زمان کساد از دست می‌رود. بیکاری همیشه مانع اصلی افزایش پایدار استاندارد زندگی طبقه کارگر بوده است.

اقتصاددانانی ادعا می‌کنند که با توسعه امروزین کسب‌وکارهای بزرگ، این تناوب مهلک و ویرانگر بحران‌ها و رونق از بین خواهد رفت. آنها انتظار داشتند که کارتل‌ها و تراست‌ها، هم چون شاخه‌های بزرگ صنعت انحصار خود را در اختیار داشته باشند، تعداد معینی از بنگاه‌ها وارد هرج و مرج تولید می‌شوند و [با ورشکستگی و خروج آن‌ها از صحنه رقابت] بی‌نظمی‌های موحود برطرف می‌شوند. آنها در نظر نگرفتند که علت اصلی، اشتیاق به سود، باقی می‌ماند و گروه‌های سازمان یافته اکنون با نیروهای قدرتمندتر به رقابتی شدیدتر کشیده می‌شوند. ناتوانی سرمایه داری مدرن در کنار آمدن با هرج و مرج خود با بحران جهانی ۱۹۳۰ در پرتو نوری رسوا کننده نشان داده شد. در طی چند سال طولانی به نظر می‌رسید که تولید واقعا سقوط کرده است. در سرتاسر جهان میلیون‌ها کارگر، کشاورز، حتی روشنفکر، به زندگی بر روی کمک‌هایی که دولت‌ها به ناچار باید تأمین می‌کردند، وابسته گردید: از این بحران تولید، بحران جنگ کنونی [جنگ جهانی دوم] سرچشمه گرفت.

در این بحران، خصلت واقعی سرمایه داری و عدم امکان حفظ آن، مانند نورافکن به بشر نشان داده شد. میلیون‌ها نفر از مردم فاقد امکانات لازم برای تأمین مایحتاج زندگی خود بودند. میلیون‌ها کارگر با بازوهای قوی، مشتاق کار بودند. ماشین آلات در هزاران کارگاه وجود

داشت که آماده چرخیدن و تولید کالاهای فراوان بودند. اما هیچ کدام اجازه کار نداشتند. مالکیت سرمایه‌داری بر ابزار تولید بین کارگران و ماشین‌ها ایستاده بود. این مالکیت، که در صورت لزوم توسط نیروی پلیس و دولت محافظت می‌شد، کارگران را از دست زدن به ماشین‌ها و تولید هر آنچه که خود و جامعه برای هستی‌شان به آن نیاز داشتند، منع می‌کرد. ماشین‌ها باید می‌ایستادند و زنگ می‌زدند، کارگران باید دور و بر خود می‌چرخیدند و از فقر رنج می‌بردند. چرا؟ زیرا سرمایه داری قادر به مدیریت نیروهای توانمند فنی و تولیدی بشر برای انطباق با هدف اصلی آنها، یعنی تامین نیازهای جامعه نیست.

به یقین، سرمایه داری اکنون در تلاش است تا نوعی سازماندهی و تولید برنامه ریزی شده را معرفی کند. عطش سودجویی سیری ناپذیر آن را نمی‌توان در قلمروهای از کار افتاده و قدیمی ارضا کرد؛ تلاش می‌کند تا در سراسر جهان گسترش یابد، ثروت‌ها را به چنگ آورد، بازارها را بگشاید و مردمان قاره‌های دیگر را تحت سلطه خود درآورد. در یک رقابت شدید، هر یک از گروه‌های سرمایه‌داری باید تلاش کنند تا ثروتمندترین بخش‌های جهان را تسخیر یا برای خود نگه دارند. در حالی که طبقه سرمایه دار در انگلستان، فرانسه، هلند با استثمار مستعمرات ثروتمند، که در جنگ‌های سابق فتح شده بودند، سود آسانی به دست آوردند، سرمایه داری آلمان با انرژی، ظرفیت‌ها، توسعه سریع خود، در شرایطی که بسیار دیر در تقسیم جهان استعماری وارد شده بود، تنها با تلاش برای کسب قدرت جهانی، با آماده شدن برای جنگ جهانی می‌توانست سهم خود را به دست آورد. پس باید در موقعیت تجاورگری قرار می‌گرفت و کشورهای مزبور در موقعیت دفاعی فرومی‌رفتند. از این رو آلمان اولین دولتی بود که تمام قوای جامعه را برای این منظور فرا خواند و سازمان داد؛ و سپس دیگران باید همین رویه را در کشورهاشان دنبال می‌کردند.

در این مبارزه برای بقا بین قدرت‌های بزرگ سرمایه داری، دیگر نمی‌توان اجازه داد که ناکارآمدی سرمایه داری خصوصی ادامه یابد.

بیکاری در این حال احمقانه بود، نه، این یک عمل مجرمانه تلف کردن نیروهای انسانی مورد نیاز به طرزی ناشایست بود. یک سازمان سختگیر و دقیق باید استفاده کامل از تمام نیروی کار و قدرت جنگی ملت را تضمین می‌کرد. اکنون بی ثباتی سرمایه داری از سوی دیگر خود را به همان اندازه ناموجه نشان داد. اکنون بیکاری به نقطه مقابل خود یعنی کار اجباری تبدیل شده بود. کار اجباری و نبرد در مرزهایی که میلیون‌ها مرد جوان قوی بنیه، با دقیق ترین سلاح‌های ویرانگر جنگی، برای قدرت جهانی اربابان سرمایه‌دارشان همدیگر را می‌کشند، نابود و «محو» می‌کنند. کار اجباری در کارخانه‌هایی که باقی مردم، از جمله زنان و کودکان، با پشتکار بیش از پیش این موتورهای قتل را تولید می‌کنند، در حالی که تولید نیازمندی‌های زندگی به حداقل ممکن محدود شده است. کمبود و فقدان در هر آنچه برای زندگی لازم است و بازگشت به فقیرترین و زشت ترین وحشیگری نتیجه عالی ترین پیشرفت علم و فن است، ثمره باشکوه تفکر و کار نسل‌های بسیار است! چرا؟ زیرا علیرغم تمام صحبت‌های فریبنده در مورد اجتماع و هم نوعی بشر، سرمایه داری سازمان یافته نیز نمی‌تواند قدرت‌های تولیدی و غنی بشر را به هدف واقعی خود برساند و در عوض از آنها برای نابودی استفاده می‌کند.

بنابراین طبقه کارگر با ضرورت در دست گرفتن تولید مواجه می‌شود. تسلط بر ماشین‌ها، بر وسایل تولید را باید از دستان نالایق که از آنها سوء استفاده می‌کنند، خارج کرد. این هدف مشترک همه تولیدکنندگان است، همه کسانی که کار تولیدی واقعی را در جامعه انجام می‌دهند، کارگران، تکنسین‌ها، کشاورزان. اما این کارگران، اصلی‌ترین و رنج‌دیدگان دانی نظام سرمایه‌داری، و به‌علاوه، به عنوان اکثریت مردم هستند که بر آن‌هاست که خود و جهان را از این بلا رها سازند. آنها باید ابزار تولید را مدیریت کنند. آنها باید ارباب کارخانجات، ارباب کار خود باشند تا به میل خود آن را اداره کنند. سپس ماشین‌ها به

استفاده واقعی خود یعنی تولید کالاهای فراوان برای تامین مایحتاج زندگی همگان خواهند رسید.

این وظیفه کارگران در روزهای آینده است. این تنها راه آزادی است. این انقلابی است که جامعه برای آن آماده می‌شود. با چنین انقلابی، خصلت تولید کاملاً معکوس می‌شود. اصول جدید اساس جامعه را تشکیل خواهد داد. اول، به این دلیل که استثمار انسان از انسان متوقف می‌شود. محصول کار مشترک متعلق به همه کسانی خواهد بود که در کار شرکت می‌کنند. دیگر هیچ ارزش اضافی برای سرمایه وجود نخواهد داشت. ادعای سرمایه داران بیکاره به بخشی از محصول پایان می‌پذیرد.

مهمتر از توقف سهم بری سرمایه داران در محصول، توقف نقش و جایگاه فرمان دهی آنها بر تولید است. هنگامی که کارگران بر کارخانه‌ها مسلط شدند، سرمایه‌داران قدرت خود را برای از کار انداختن وسایل تولید، این ثروت‌های بشری، محصول ارزشمند تلاش ذهنی و دستی نسل‌های بسیاری از کارگران و متفکران، از دست می‌دهند. با از کار افتادن قدرت دیکته کردن سرمایه داران، تولید چیزهای تجملاتی اضافی و چیزهای بی فایده از بین می‌رود. وقتی کارگران وسایل تولید را به فرمان خود در می‌آورند، آن‌ها را برای تولید تمام آنچه زندگی جامعه نیاز دارد به کار می‌گیرند.

این تنها با اتحاد همه کارخانه‌ها، به عنوان اعضای مجزای یک بدن، در یک سیستم تولید به خوبی سازماندهی شده امکان پذیر خواهد بود. ارتباطی که در سرمایه داری نتیجه تصادفی رقابت و بازاریابی کور بسته به خرید و فروش است، در این صورت موضوع برنامه ریزی آگاهانه است. سپس، به جای تلاش‌های جزئی و ناقص برای سازماندهی سرمایه‌داری مدرن، که تنها به مبارزه و ویرانی شدیدتر منجر می‌شود، سازماندهی کامل تولید فرا می‌رسد که به یک سیستم جهانی همکاری تبدیل می‌گردد. زیرا در این وضعیت نوین طبقات تولید کننده مستقیم نمی‌توانند رقیب باشند؛ آنان فقط همکار می‌باشند.

این سه ویژگی تولید جدید به معنای دنیایی جدید است: پایان یافتن جریان سود برای سرمایه، پایان یافتن بیکاری ماشین آلات و بیکاری انسانها، تنظیم آگاهانه و مناسب تولید. افزایش محصول از طریق سازماندهی کارآمد، به هر کارگر مقدار بیشتری محصول با نیروی کار کمتر می‌دهد. اکنون راه برای توسعه بیشتر بهره‌وری باز شده است. با به کارگیری تمام پیشرفت‌های فنی، محصول به حدی افزایش می‌یابد که فراوانی برای همه به ناپدید شدن زحمت می‌انجامد.